معارف حج در نگاه مرحوم کاشف الغطاء

سيد جواد ورعي

علاّمه شيخ محمدحسين كاشف الغطاء (متوفای 1373ق.) از مفاخر جهان تشيع در قرن چهاردهم هجري است. شخصيتي كه در جامعيت علمي و احساس مسؤوليت اجتماعي و سياسي كم نظير بود و در ايثار و از خودگذشتگي در راه اعتلاي اسلام و مسلمين ممتاز. موقعيت خانوادگي و منزلت اجتماعي و مقام علمي و فقهي و فلسفي‌اش او را از انجام رسالت ديني باز نمي‌داشت. فقيهي كه در جهان اسلام درخشيد و با مواضع بجا و منطقي و غيرتمندانه‌اش در دفاع از كيان اسلام و سرزمين‌هاي اسلامي و فريادهاي برائتش از مستكبران عالم؛ انگليس و آمريكا و وليدة نامشروعشان اسرائيل غاصب به مسلمانان عزّت و عظمت و جرأت و جسارت بخشيد. او شخصيتي بود كه پس از نيم قرن مي‌تواند همچنان الگوي عالمان ديني در حوزه‌هاي علمي جهان اسلام باشد؛ و بالأخره، فقيهي بود توانا و نوگرا، پژوهشگري سختكوش، حكيمي عارف، مصلحي بيدار، نويسنده‌اي متفكّر و گوينده‌اي كم نظير در جهان عرب و دنياي اسلام.

متني كه تقديم مي ‌ شود، برگردان نوشته ‌ اي است از اين عالم بزرگوار، در تبيين اجمالي اسرار و معارف حج، كه شاگرد برجسته ‌ اش شهيد آيت الله سيد محمدعلي قاضي طباطبايي = در كتاب گران‌سنگ «الفردوس الأعلي» آورده است.

اين نوشته را از آن جهت برگزيديم كه نگراني او از حج ‌ گزاري مسلمانان همچنان باقي است. او در مناسك حج و عمره، افزون بر بيان احكام حج و عمره، به بحث از اسرار و فوايد آن دو نيز پرداخته و مراقبت بر تصحيح عبادات را با دقت در نيت صحيح لازم شمرده است؛ چراكه بناي حج ‌ گزاري بر آشكار بودن اعمال و مناسك آن است و طبعاً در معرض آفات.

مرحوم كاشف الغطاء بسيار متأسف بود كه در عصر ما، حج عامل بزرگي، فخر فروشي و اعتبار اجتماعي شده است و حتي فراتر از آن، مردم به وسيلة آن به تجارت و گردش و مشاهدة سرزمين ‌ ها و شهرها و اطلاع از وضعيت سرزمين حجاز مي ‌ پردازند كه بايد از عروض چنين اغراض فاسد و مطلبي خائف بود و رهايي از آن ‌ ها جز با اخلاص و پاك كردن از شوائب عجب و ريا و بي ‌ اعتنايي به مدح و ستايش مردم و تطهير عبادات ديني از آلوده شدن به مقاصد دنيوي ممكن نيست.

وي تأكيد داشت كه اين همه، تنها در گرو خارج كردن محبت دنيا از دل و کسب محبت الهي است و بس. انگيزة عمل هم كه ملاك امر و معيار فضيلت است، همين است و بس كه البته عمل به آن، دشوار و همراه با لغزش ‌ هاست. از اين رو، انس با علم اخلاق را كه طبّ نفس و علاج بيماري ‌ هاي آن است، توصيه مي ‌ كرد كه تأثير آشكاري در اين زمينه دارد:

تأمل و دقّت، ضرورتي در شناخت معارف و منافع حج

از آنجا كه انسان از دو گوهر جسم و روح تشكيل شده، قانونگذار اسلام براي هر كدام فرايض و تكاليفي معين كرده كه غرض آن‌ها چيزي جز سعادت انسان و رشد و تعالي او به بلنداي كرامت و پلّه‌هاي عظمت و بزرگي نيست.

مهم‌ترين فريضه و تكليف روح آدمي، عقيده و ايمان است و مهمترين فريضه و تكليف بدن او، انجام اعمال مخصوصي است كه شرع مقدس آن را عبادت و فروع دين نام نهاده؛ چنان‌كه تكاليف روح را «اصول دين» نامگذاري كرده است.

عبادات و فروع دين يا عبادات بدني محض‌اند؛ مانند نماز و روزه، يا عبادات مالي محض‌اند؛ مانند خمس و زكات و يا آميخته‌اي از آن دو هستند؛ مانند حج كه هم عبادت بدني است و هم عبادت مالي.

هر يك از عبادت‌هاي پنجگانة فوق، داراي اسرارند كه حج بيشترين اسرار و حِكم و فوايد و منافع را دارد كه آيات قرآن به بعضي از اين اسرار و منافع اشاره كرده كه هم مادي و اقتصادي‌اند و هم اخلاقي و اجتماعي؛ هم حاوي رموزي والايند و هم دربردارندة تمرين‌هايي روحي.

البته هر بيننده‌اي كه با نظر سطحي به اعمال حج بنگرد، گمان مي‌برد كه آن‌ها بازي‌هاي بيهوده‌ وگونه‌هايي از لهو و لعب‌اند. ولي اين نگاهِ گذرا آن‌گاه كه به نگاهي عميق و همراه با تأمل بينجامد، عقول بشري از درك اسرار آن عاجز و در برابر عظمتش دچار تزلزل مي‌شود، امّا فوايد مادي و اجتماعي و اخلاقي اعمال و مناسك حج، چه بسا مرتبة نخست و نازل آن، روشن و آشكار باشد ولي درك مراتب بالاتر نيازمند مجالي بيشتر و نگاهي بالاتر و والاتر است كه خداوند سبحان بدان اشاره دارد و مي‌فرمايد: {لِيشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ} ولي با توجه به مجال اندك ما در تشريح آن منافع، تنها به بعضي از نفحاتي‌كه از گنجينه‌ها و رموز باطني و روحي اعمال حج مي‌وزد، اشاره مي‌كنيم:

اسرار عمره

نخستين عمل از اعمال حج، احرام است. مي بيني‌که چگونه آدمي با كندن لباس‌هاي ظاهري ـ که وسيلة آرايش تن است ـ دو قطعه پارچة سفيد را ـ كه نشانه و نماد قطع همة علايق و وابستگي‌هاي انسان از زندگي دنيايي و زخارف آن است ـ به تن مي‌‌پيچد و به دو لباسي اكتفا مي‌كند كه با آن‌ها به جهان ديگر خواهد رفت؛ چراكه كفن سفيدي به تنش مي‌كنند و بدين‌وسيله همة شهوت‌ها و لذّت‌ها را رها مي‌سازد؟

ـ آيا مي‌نگری‌كه چگونه به هنگام بالا رفتن يا پايين آمدن از فرود و فراز يا به هنگام خوابيدن و بيدار شدن صدايش بلند است كه: «لَبَّيكَ، اللَّهُمَّ لَبَّيكَ، لَبَّيكَ لاَ شَرِيكَ لَكَ لَبَّيك »‏ گويا پاسخ كسي را مي‌دهد كه صدايش مي‌زند. آري، نداي ضمير و خطابي را پاسخ مي‌دهد؛ خطابي كه با پاسخ دادن به آن، نداي پروردگارش، فراخوان پدرش ابراهيم و دعوت پيامبرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم را لبيك مي‌گويد.

ـ آيا مي‌بيني چگونه از دنيا و از روح حيواني جدا مي‌شود و بسان روحي مجرّد و فرشته‌گونه مي‌شود؟ به همين خاطر است كه بهره‌مندي از زنان و بوي خوش و حلال‌هاي بسياري و حتي عقد بستن با زنان را نيز بر خود حرام مي‌ کند. آزار و اذيت حيوانات حتي جغدي كه بر مقبره‌ها مي‌نشيند، شكار پرنده، قطع درخت يا گياه بر او حرام مي‌شود و اگر زني را در حال احرام عقد كند، بر او حرام ابدي مي‌گردد.

ـ آيا ديده‌اي كه به هنگام طواف خانة كعبه ـ خانه‌اي كه رمز جاودانگي، مركز ابديت و تمثال عرش است و فرشتگان پيرامون آن طواف مي‌كنند؛ { وَ تَرَي الْمَلائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ‏}1 آرزو مي‌كند كه درهاي خانه به رويش گشوده شود و وارد باغ زيباي آن گردد و همراه با جاودانگان در نعمت‌هاي ابدي آن غرق شود؟

ـ آيا مي‌بيني وقتي طواف را از حجرالأسود آغاز مي‌كني، به قصد آن‌كه با خدا بيعت كني و عهد و پيمان ببندي، آن را لمس مي‌كني و مي‌بوسي، گويي که دست خداي رحمان را مي‌بوسي؟ اين سنگ از آسمان نازل شد، در حالي كه از نقره سپيدتر بود ولي گناهان بندگان لباسي سياه بر آن پوشانيد. كنايه از آن‌كه گناهان مردم را تحمّل كرد و عهد نمود كه از جانب خالق آنان، گناهانشان را ببخشايد.

ـ آيا ديده‌اي كه چگونه طائف بيت الله الحرام، در پايان طواف به سمت مقام ابراهيم مي‌رود تا در كنار آن نماز به پا دارد؟ و اين اشاره به اين حقيقت است كه اکنون جا پاي ابراهيم نهاده و مانند او به درگاه خداوند عرضه مي‌دارد:

{...رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّميعُ الْعَليمُ... وَ تُبْ عَلَينا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحيمُ} .2

«پروردگارا! از ما بپذير، به راستي كه تو شنواي دانايي... و بر ما ببخشاي، همانا تو توبه‌پذير مهرباني.»

ـ آيا شاهدي كه زائر پس از فراغت از طواف، مانند آزاد شده‌‌ها، براي سعي ميان صفا و مروه مي‌شتابد و هروله كنان از بيم آن‌كه وسوسه‌هاي شيطان به سراغش بيايد و در مسير مشاهدة جمال حق دچار لغزش گردد و صفا و نورانيتي كه از اشعة آن انوار بر او تجلّي كرده، تيره و تار گردد، با چه اشتياقي گام برمي‌دارد؟

صفا همان صخره‌اي است كه پيامبر رحمت از آغاز دعوت مردم به توحيد و ورود آنان به اسلام و ترك پرستش بت‌ها، بر بالاي آن مي‌ايستاد. ميان صفا و مروه، همان جايي است كه هاجر، مادر اسماعيل، هفت مرتبه در جستجوي آب براي فرزندش كه در مسجدالحرام، كنار كعبه رهايش كرده بود، سعي نمود و وقتي با نوميدي نزد فرزندش بازگشت، آب زمزم را ديد كه از زير پاي طفلش جوشيده است.

زائر خانة خدا، بعد از انجام سعي، تقصير مي‌كند و اين شايد اشاره به اين حقيقت باشد كه سالك کوي حق، هر چه در ميان راه بكوشد، باز هم در پايان راه، قصور يا تقصير از درك حقايق دارد. آن‌گاه به قصور خويش پي مي‌برد و بدان اعتراف نموده، از احرام خارج مي‌شود و همة حلال‌هايي كه بر او حرام شده بود، حلال گشته و از جوار حق به سوي خلق باز مي‌گردد و اين يكي از سفرهاي چهارگانة سالك الي الله است.

اسرار حج

زائر در روز هشتم ذي‌حجه (روز ترويه)، براي بار دوم احرام مي‌بندد؛ اين بار احرامش به نيت حج است و آنگاه به سمت منا حركت مي‌كند و از ظهر روز نهم تا غروب آفتاب در سرزمين عرفات وقوف مي‌كند. سپس راهي مشعر مي‌شود و پيش از طلوع خورشيد، از مشعر حرکت و افاضه به سوي منا را آغاز مي‌کند و مناسك سه‌گانة رمي، قرباني و حلق را در روز عيد اضحي به جا مي‌آورد و پس از حلق، همة محرّمات احرام، جز بوي خوش، شكار و لذت‌جويي از زن (براي مرد)، حلال مي‌شود. بعد از آن، به مكه باز مي‌گردد تا طواف حج، نماز طواف و سعي به جا آورد. در اين مرحله است که صيد و بوي خوش بر او حلال مي‌شود. بار ديگر به منا بازگشته، بيتوته مي‌كند و در روزهاي اقامت در منا، جمرات را رمي مي‌کند. باز به مكه بازگشته، طواف نساء به جاي مي‌آورد و زن بر او حلال مي‌شود و بدين ترتيب اعمال و مناسك حج به پايان مي‌رسد.

در هريك از اعمال، رمزها و اسرار و همچنين حكمت‌ها ومصالحي نهفته است‌كه اگر بخواهم به شرح برخي از آن‌ها هم بپردازم، نيازمند تأليفي مستقل است، اما با توجه به كهولت سن و ناتواني، قدرت انجام آن را ندارم؛ «...رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْباً...» ولي بايد دانست كه اسرار و مصالحي كه در حج، بلكه هر عبادتي نهفته، دو نوع است: اسرار و مصالح خاص و اسرار و مصالح عام.

اما اسرار و مصالح خاص، ويژة سالكان و راسخان در علم و عارفان بلند مرتبه است و پرده‌هاي فرارو و گنجينه‌هاي آن، براي عموم مردم آشكار نمي‌گردد، بلكه افراد عادي از تصوّر آن اسرار نيز ناتوان‌اند.

اما اسرار و مصالح عام عبادات، براي هر كسي كه قدرت تفكّر و تدبّر داشته باشد و درصدد آشنايي و رسيدن به آن‌ها برآيد، واضح و آشكار است و بزرگترين، مهمترين و آشكارترين آن مصالح و اهداف كه هر شخص عاقلي آن‌ها را مي‌بيند و درك مي‌كند، «مصالح و اهداف اجتماعي» است.

شكي نيست كه اسلام ديني اجتماعي است و براي شؤون اجتماعي، بيشترين اهميت را قائل است. تشريع نماز جماعت روزانه در مسجد محل سه يا پنج مرتبه، نماز جمعه در هر هفته، نماز عيد فطر و عيد اضحي براي اهالي هر شهر و نواحي اطراف آن در هر سال و اكتفا نكردن به آن و فراخوان عمومي همة توانمندان و صاحبان مكنت و ثروت و صاحبنظران و شخصيت‌هاي اجتماعي از اقصي نقاط عالم كه روي كرة خاكي زندگي مي‌كنند، به كنگرة ساليانة حج به منظور اهداف زير است:

1. آشنايي با يكديگر.

2. در پي آن، برقراري الفت و دوستي.

3. احساس مسؤوليت و كسب اطلاع و آگاهي از مسائل يكديگر.

4. مشاركت در خوشي و ناخوشي و خوشبختي و بدبختي ديگران.

5. در نهايت، فراهم آوردن قدرتي برتر براي مسلمانان،كه هيچ قدرتي توان مقاومت در برابر آن‌را نداشته باشد.

به ياد دارم كه چهل و يك سال پيش، در سال 1330هـ‍ . كه به حج مشرف شدم، بعد از ظهر روزي، در ايام تشريق، پيرامون مسجد خَيف، بالاي يك بلندي رفته و اجتماع باشكوه مسلمانان را نظاره مي‌كردم كه در ميانشان مليت‌هاي چيني، مراكشي، يمني، عراقي و هندي بودند. با تعدادي از آنان، كه با بعضي از زبان‌ها آشنا بودند، سخن در بارة حج و منافع و فوايد آن به ميان آمد كه به رغم دشواري‌هاي فراوان و تكاليف متعدد آن، داراي فوايد فراواني است. به آنان گفتم: كدام منفعت را بزرگتر از اجتماع ما در اين سرزمين سراغ داريد؟ آيا مكاني را مي‌شناسيد كه در آنجا مسلمان چيني از دورترين نقطة شرق با مسلمان مراكشي از دورترين نقطة غرب، و مسلمان عراقي و ايراني از شمال و مسلمان يمني از دورترين نقطة جنوب با يكديگر اجتماع كنند؟ ولي افسوس ـ اگر افسوس خوردن ثمري داشته باشد ـ كه چون تفكر، تدبّر و تدبير از ميان مسلمانان رخت بربسته، عباداتشان بي مغز و تهی شده است. آنان در اين سرزمين جمع مي‌شوند ولي از يكديگر جدا هستند. كنار يكديگرند در حالي كه از هم دورند. جسم‌هايشان به هم نزديك ولي آرزوهايشان با يكديگر بيگانه‌ است. حج مي‌گزارند ولي هيچ مسلماني با برادر مسلمانش آشنا نمي‌شود و جز چهرة او را نمي‌بيند و از احوال او آگاه نمي‌شود. بلكه حتي نام او را نيز نمي‌داند! ما با چنين حالي به وضعيت امروز رسيده‌ايم؛

«لاَ حَوْلَ وَ لاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِا ‌ للهِ الْمُسْتَعَان‏ عَلَي هَذَا الزَّمَان‏ وَ أَهلِ الزَّمَانِ».

پی ‌ نوشت ‌ ها:

1. زمر: 75 2. بقره : 127 و 128